

«صورت نوینی از خویشتن نمایی»

نوشته لئوپولدو زی آ

موضوع جدل انگیز که آیا سرخپوستان امریکا را باید انسان به حساب آورد یا نه - اندیشه‌های مربوط به خون‌خناس دوسیپولوزا، تاریخنگار و متکلم اسپانیایی - بر هیئت مذهبی دومینیک راهی امریکا، یسار تولومه دولاس کازاس، تأثیر نهاد. نتیجه این شد که مردم بومی امریکای لاتین به منزله homunculi (کوئوله‌ها) و چیزی کمتر از انسان به حساب آمدند و از این رو فقط به درد بردگی و خدمتگزاری کسانی می‌خوردند که نمونه‌های متعالی انسانی بودند.

مردمان مستعمره‌های ایبری - امریکایی، در چنین شرایطی که انسان بودنشان مورد تردید قرار گرفته بود و مجبور به نسخه‌برداری تمام و کمال از الگوهای بودند که فرهنگ غالب به آنان تحمیل می‌کرد، رفته رفته به هویت خویش آگاهی یافتند. از خود پرسیدند «من چه هستیم؟ یک انسان یا یک کوتوله نیمه انسان؟»

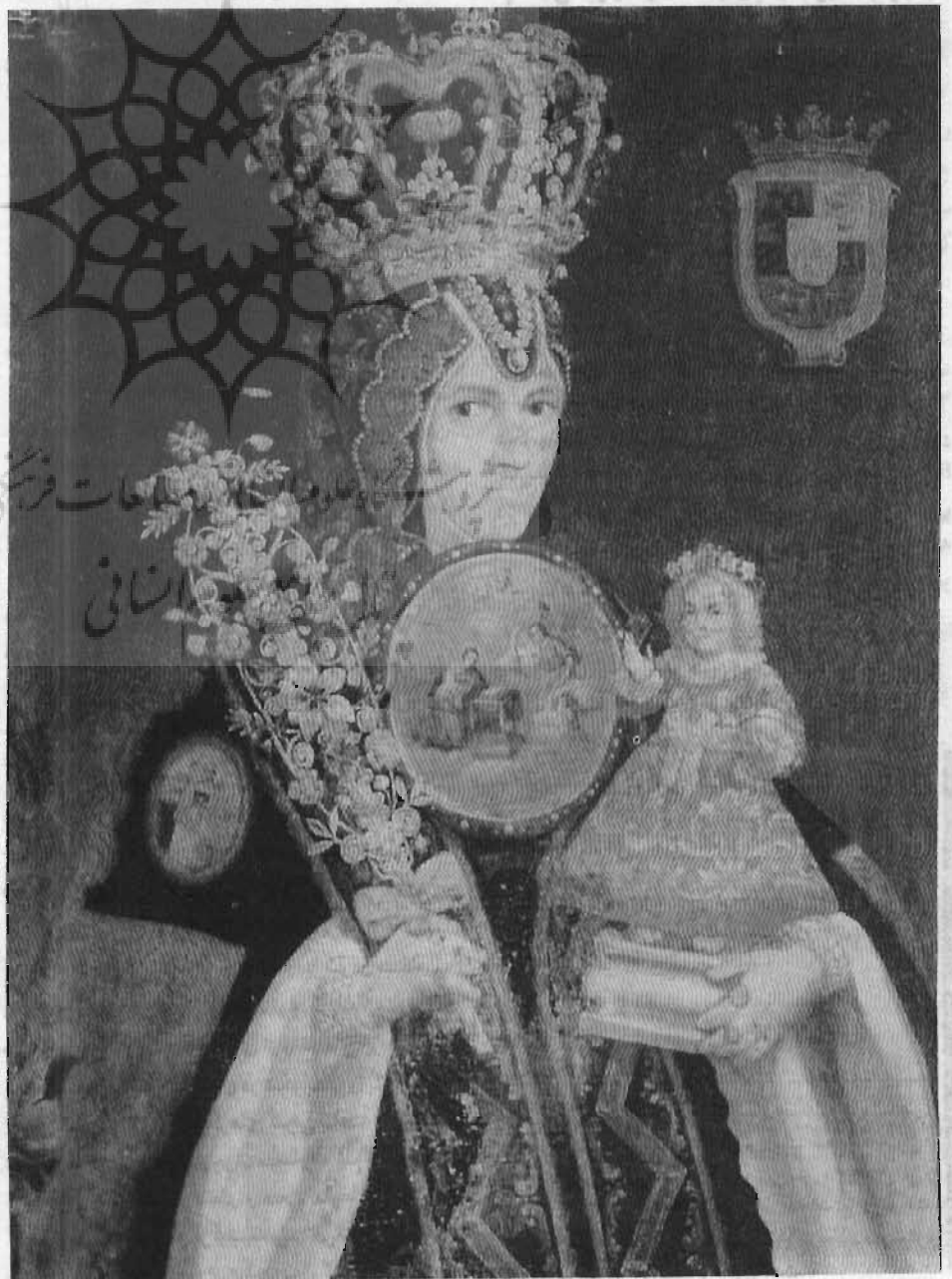
در قرن شانزدهم فرهنگ دورگه امریکای لاتین یک نسخه‌برداری محض بود، و گاهی نسخه‌برداری ناقص از الگوهای رایج در مرکز حکومتی. در قرن بعد البته الگوها از شبه جزیره ایبری می‌آمد که از زوال خود آگاه بود. باروک نوعی بیان این آگاهی بود، و روح اسپانیا در آن حضور داشت. و این گونه بیان هنری، همراه با گونه‌گونی ویژه‌اش، به مردم امریکای لاتین توانایی داد تا هویت بی‌همتای خود را، هر چند ناخودآگاهانه، بروز دهند. به این ترتیب فرآورده‌های شگفت‌انگیز هنر باروک امریکای لاتین، با تکثیر خطوط کج و معوجی که بیان‌کننده اصالت تولیدکنندگان بود، پدید آمد. از جمله نمونه‌های با اهمیت این هنر، کلیسای کوچک توناتزینتلا در پوئبلو (مکزیک) است که در آن قدیسان و کروبیان به سیمای سرخپوستان نمایانده شده‌اند؛ و نیز با گلها و هدایایی که در دیگر آثار هنری باروک سراسر امریکای لاتین دیده می‌شوند.

اما مقام واقعی این آثار چگونه است؟ از آنجا که اینها بازآفرینی‌های وفادارانهای از الگوهای باروک نیستند، می‌توان آنها را نسخه‌برداری‌های میان‌مایه به حساب آورد؟ اگر اینها نسخه‌برداری‌های ناقص به حساب بیایند به این جهت است که شباهت به نسخه اصلی ندارند؛ و با الگوی اصلی تفاوت دارند. این نسخه‌برداری به رغم تلاش نفس‌گیر آفرینندگانشان نوعی کژدبسیکی از الگوی اصلی است. زمانی، ناکامی آنان در نسخه‌برداری وفادارانه خرابکاری این هنرمندان بود؛ و آنان از نظام استعماری رانده می‌شدند و حتی واژگون‌کننده آن به

از این رو باروک در اروپا با نوع خاصی از عقل‌گرایی پیوند داشت. این سبک بیش از یک پدیده زیبایی‌شناختی بود. تفاوت و گوناگونی اندیشه‌ها و پیچیدگی شکل‌های آن بازتاب دهنده شیوه برخورد با زندگی است که با عقل‌گرایی آئین یسوعی و دیالکتیک اسپینوزایی هماهنگی داشت. این سبک به منزله پدیده‌ای هنری موجب پیدایش شکل‌های بیانی گونه‌گونی گردید که از آن میان باروک اسپانیایی ظاهراً اصل و ریشه هنر باروک به طور کلی بوده است.

در آن سوی دریا امریکا قرار داشت، هدف و وسیله‌ای برای رویاهای توسعه‌طلبانه اسپانیا. در قرن شانزدهم این

اصطلاح باروک به شکل‌هایی از بیان فرهنگی اشاره دارد که از مفهوم مشخصی از زندگی و انسانیت ریشه می‌گیرد. رنسانس که شالوده خود را بر گذشته دور یونان نهاده بود و از دیدگاه مسیحی مربوط به انسان فاصله گرفته بود، آرمان و اندیشه‌ای نوین از نوع بشر را پرورد. انسان عهد رنسانس میراث انسان قرون وسطا را که بنده و برده روح القدس بود بر نمی‌تافت و می‌خواست که از تمام پیوستگی‌های خود با گذشته نزدیک بگسلد. بنا بر این آغاز تازه می‌بایست شروع شود. انسان چنانکه رنمدکارت، فیلسوف فرانسوی بعدها تأکید کرد، می‌بایست سازنده سرنوشت خویش باشد.



سمت راست، تکچهره متعلق به قرن هفدهم از خوانا اینس دولاکروس (۱۶۴۸ یا ۱۶۵۱)، یکی از بزرگترین چهره‌های ادبیات باروک در زبان اسپانیایی. آثار او شامل نمایشنامه‌های مذهبی و غیر مذهبی و شعر است، به ویژه مجموعه‌ای از غزلیات عاشقانه.



بررسی‌ها، ویژگی‌های منطقه به جای آنکه بی‌ارزش بنمایند، شالوده‌ای به حساب آمدند برای شکل‌نویسی از خویش‌نمایی. این بررسی‌ها توجه را به این نکته نیز جلب کرد که برخی از ملتها حق دارند که خودشان باشند، نه آنکه صرفاً به نسخه‌پردازی ماهرانه از اندیشه‌های فرهنگی بیگانه پردازند. از چنین دیدگاهی تا سرنگون کردن فرهنگ حاکم گامی بیش نبود، بنابراین کسی که در بیرون از آن فرهنگ غالب قرار می‌گرفت به یک شورشی تبدیل می‌شد.

«نسخهٔ میان‌مایه» در واقع وسیلهٔ خویش‌نمایی بود. هنگامی که مردم امریکای لاتین این نکته را دریافتند، آغاز به ساختن هویت خویش کردند. آنگاه بود که آنان خود را ناگزیر دیدند که به آشتی دادن آنچه آشتی‌ناپذیر می‌نمود بکوشند. آنها در پاسخ این پرسش که «ما که هستیم؟ اسپانیایی یا سرخپوست؟» به همراه سیمون بولیوار جواب دادند «ما امریکایی هستیم!»

لئوپولدو زوی‌آه، فیلسوف و مقاله‌نویس مکزیکی، استاد تاریخ و فلسفه و تاریخ‌اندیشه‌ها در دانشگاه مستقل ملی مکزیکیستی است. بیشتر نوشته‌های او مربوط به تجزیه و تحلیل تاریخ فرهنگی امریکای لاتین است. از آثار انتشار یافتهٔ او به زبان انگلیسی عبارتند از: شیوهٔ تفکر امریکای لاتین (۱۹۶۳) و امریکای لاتین و جهان (۱۹۶۹) که هر دو به توسط انتشارات دانشگاه اوکلاهما منتشر شده است.

تازه‌ای از رویکرد عقل‌گرایانه پیدا کرد که می‌کوشید تا عناصر وارداتی و بومی، داخلی و خارجی را در یکجا گرد هم آورد. تلاشی صورت گرفت تا فرهنگ غالب را با سرشت خاص مردمانی آشتی دهد که در معرض آن فرهنگ قرار گرفته بودند؛ تا طبیعت به دور از منطق زمانی آن فرهنگ را با شکل‌های نوین بیان فرهنگی سازگار سازد که در اروپا جانشین آن گردیده بود.

این شیوهٔ آشتی‌جویانه و سفسطه‌آمیز نظام کهن معماری را در موقعیتی دشوار قرار داد. استعمارگری قرن هیجدهم ادعای روشن‌نگری داشت. البته کوشید، گرچه مستبدانه، تا اتباع امریکای لاتین را به مسیری بیندازد که ملتهای تازه در آن گام برمی‌داشتند. راه ترقی برای همه مردمان - و این با خواست «جامعهٔ مسیح» مخالف بود. استبداد روشن‌نگرانه نشان داد که در جهت مخالف با شیوهٔ برخورد التقاطی و آشتی‌جویانهٔ یسوعی است که از همان زمان نیز امکان پذیرش نظام الهی در کشورهای مثل پاراگوئه را فراهم ساخته بود. دست آخر کوششی که در دوران باروک برای آشتی دادن آشتی‌ناپذیرها به عمل آمد، نظامی را به مخاطره افکند که گمان می‌رفت خود تقویت‌کننده باشد.

گروهی از یسوعیان مکزیکی پس از گذراندن دوران تبعید خود در ایتالیا، بررسی ساقیهٔ مکزیکی و کسلا امریکای لاتین را هدف خود قرار داد. در نتیجهٔ این

یک نمونهٔ قابل توجه از معماری باروک در مکزیکی دوران استعمار، کلیسای کالج یسوعی موسوم به تپوتزوتلان (تصویر بالا) است که بین سالهای ۱۷۶۰ و ۱۷۶۲ ساخته شد، یعنی در زمانی که تزئین کاری کم‌کم گسترش می‌یافت، اما هنوز با ویژگی‌های سرزنده و غنی هنرمندان محلی انجام می‌گرفت. (همچنین نگاه کنید به تصویر پشت جلد از تزئین کلیسای سانتاماریا توناتزینتلا). مجسمهٔ مریم با کمره (تصویر سمت راست) در موزهٔ ویریناتو، تپوتزوتلان، نمایانگر لطافت انسانی پیگیره‌سازی اسپانیایی - امریکایی است. شاخه‌های شیطنانی زیر پای مریم با کمره، که در هنر اسپانیایی فراوان دیده می‌شود، نماد پیروزی خوبی بر بدی است.

حساب می‌آمدند. کلیسا در امریکای لاتین تنها گذرگاهی بود که فرهنگ از راه آن به مردم می‌رسید، و گرچه این کلیسا خود ستمگر بود ولی در پی کاوش دربارهٔ طبیعت و وضعیت مردم آن بخش از جهان نیز بود. یسوعیان بدانند فرانسیسیان قرن شانزدهم، از قرن هفدهم به بعد در صدد کشف اطلاعات بیشتر دربارهٔ شکل‌های هنری بودند که خاص مردم امریکای لاتین و محیط پیرامونشان بود. در قرن هیجدهم، کوشش‌های آگاهانه یا نساآگاهانه برای آشتی‌دانی که در دوران باروک آغاز شد، شکل